

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۱

بایسته‌های حقوق شهروندی با تأکید بر نظام جمهوری اسلامی ایران

سیده زهرا سعید^۱ / مهدی بالوی^۲

چکیده

شهروند، مفهومی حقوقی است که در بستر یک دولت - ملت معین پدید می‌آید. حقوق شهروندی به مجموعه استحقاق‌هایی گفته می‌شود که فرد به واسطه عضویت در یک کشور خاص از آن بهره‌مند می‌شود. این حقوق برخلاف وصف عمومیت حقوق بشر، واجد جنبه منطقه‌ای و محلی است که دولت‌ها در اسناد و قوانین خود به آنها اشاره کرده‌اند. وضع مجموعه‌ای از حقوق، به نام حقوق شهروندی، در هر جامعه‌ای زمانی کارآمد، اثربخش و شایسته خواهد بود که مقتضیات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی آن جامعه مدنظر باشد. نظر به صیغه حقوق بشری مفهوم حقوق شهروندی، تبعیت از آموزه‌های اسلامی، و وجود تفاوت‌ها و تنوعات فرهنگی و اجتماعی در کشور ما لازم است که مؤلفه‌ها و شاخصه‌های ضروری حقوق شهروندی شایسته منطبق با مدل نظام جمهوری اسلامی ایران شناسایی شود. پژوهش حاضر نخست با تحلیل مفهومی واژه حق و شهروند به تبیین حقوق شهروندی و رابطه آن با حقوق بشر پرداخته و از این رهگذر با بیان بایسته‌های حقوق شهروندی در جهت هرچه کارآمدتر شدن و عملیاتی ساختن این حقوق در نظام جمهوری اسلامی ایران برآمده است.

واژگان کلیدی

شهروند، حقوق شهروندی، تعهدات شهروندی، حقوق بشر، بیگانگان، اقلیت‌ها.

۱. دانش‌آموخته دکتری حقوق عمومی دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، تهران، ایران. sz.saeid@ut.ac.ir
۲. عضو هیئت علمی دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، تهران، ایران. madibalavi@ut.ac.ir

پس از گذار از عصر حکومت‌های مطلقه و ظهور دولت‌های مدرن، شناسایی و احترام به حقوق و آزادی‌های بشر در مرکز توجه قرار گرفت. در واقع تغییر نگرش نسبت به موضوع حق‌ها سبب شد که دولت‌ها متعهد و شهروندان محق تلقی شوند. فضای غالب در گفتمان حقوق بشر، فضای تضمین حقوق افراد در برابر دولت بوده و ادبیات حاکم بر اسناد بین‌المللی حقوق بشر در رابطه با دولت‌ها، ادبیاتی تعهدمدار و نسبت به افراد، حق‌محور می‌باشد (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸: ۴۱). حقوق بشر که ملهم از حقوق طبیعی است، داعیه جهان‌شمولی دارد. اما حقوق شهروندی که در اغلب موارد بومی شده و دربرگیرنده همان انگاره‌های حقوق بشری است، متعلق به شهروندان یک دولت - ملت معین است. در واقع حقوق شهروندی مشعر حقوق و آزادی‌های فرد بشر است با لحاظ مقتضیات جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی.

شهروند در ساخت یک دولت - ملت نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. شهروند به‌عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین گروه جمعیتی یک دولت - ملت در عین برخورداری از حقوق و امتیازات، در قبال کشور متبوعش تکالیفی دارد. در واقع نسبت انفکاک‌ناپذیر حق و تکلیف موجد چنین وضعیتی است. امروزه دولت‌ها در قوانین داخلی و اسناد بین‌المللی، مصادیق گونه‌گونی از حقوق انسانی را برشمرده‌اند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول متعدد، به‌ویژه در فصل سوم تحت عنوان حقوق ملت، سلسله‌ای از حقوق و امتیازات شهروندان را احصا نموده است. قوانین عادی نیز به تناسب به این مهم پرداخته‌اند.

پاسداشت و احترام به حقوق شهروندی زمانی به منصفه ظهور می‌رسد که با نگاهی موشکافانه به بررسی ابعاد مختلف این امر بپردازیم. مذاقه در مفهوم حقوق شهروندی و زمینه‌های آن، زمانی امکان‌پذیر است که بر مؤلفه‌ها و پارامترهای ضروری موضوع اشراف داشته باشیم. به عبارتی زمانی می‌توانیم مجموعه‌ای از حقوق شهروندی خوب و همه‌جانبه‌نگر ارائه دهیم که با توجه به مختصات جامعه ایرانی، نکات ضروری این مهم را در نظر بگیریم. مطالعات و پژوهش‌های پیشین در خصوص حقوق شهروندی، بیشتر به اسناد موجود و مصادیق این حقوق پرداخته است. چنین روندی موجب شده بحث درباره حقوق شهروندی در بیشتر موارد تبدیل به موضوعی توصیفی و هستی‌شناسانه گردد و جنبه‌های هنجاری و بایدانگاره این حقوق کمتر مورد امعان نظر قرار گیرد. مقاله پیش‌رو درصدد ارائه مجموعه‌ای از بایسته‌های حقوق شهروندی و تبیین و توجیه آن است. در این راستا، سؤال اصلی تحقیق به‌دنبال پاسخگویی به این مطلب است که شاخصه‌های حقوق شهروندی شایسته منطبق بر مدل نظام جمهوری اسلامی ایران چیست؟ بر همین اساس، سؤالات فرعی مطرح می‌شود که تبیین آنها برای پاسخگویی به سؤال اصلی لازم و ضروری است. اساساً مراد از حقوق شهروندی چیست؟ رابطه حقوق شهروندی با حقوق بشر چگونه است؟ فرضیه این تحقیق آن است که حقوق شهروندی مجموعه‌ای از

حقوق و امتیازاتی است که فرد بخشی از آنها را به واسطه انسانیت و کرامت ذاتی و بخشی را به واسطه عضویت در جامعه معین بهره‌مند می‌شود. حقوق بشر با قسمت اول حقوق شهروندی قرابت بسیار دارد. در نظام جمهوری اسلامی ایران به اقتضای مختصات فرهنگی، اجتماعی، دینی و سیاسی لازم است که هنگام طرح و بحث از حقوق شهروندی مواردی همچون رابطه متقابل حقوق و تکالیف شهروندی، رعایت مرجع ذی‌صلاح برای وضع حقوق شهروندی، توجه به حقوق بیگانگان، اقلیت‌های قومی و دینی در نظر گرفته شود.

۱. معنای حق

در خصوص معنای حق تعاریف و نظرهای مختلف و گوناگونی بیان شده است. آرا و بیانات متشتت در باب مفهوم حق نمایان‌گر این حقیقت است که حق، مفهومی اساساً اختلافی است. بدین معنا که مفهوم یادشده، به هیچ وجه نزد همگان، معنایی روشن و واحد نداشته و هر صاحب‌نظری از دیدگاه و منظر خاص خود، به ارائه نظریه‌ای خاص در رابطه حق مبادرت می‌ورزد. «حق» یکی از مفاهیم تشکیل‌دهنده حقوق شهروندی است. بدین منظور در بیان معنای حق، نخست به تفکیک میان دو مفهوم حق داشتن و حق بودن اشاره شده، سپس مفاهیم بنیادین هوفلد مطرح می‌گردد.

۱-۱. حق بودن یا حق داشتن؟

در تبیین معنای حق، تفکیک میان دو مفهوم حق بودن و حق داشتن ضروری به نظر می‌رسد. حق به معنای اول، که در مقابل باطل قرار می‌گیرد، همیشه در عرصه فکر و اندیشه به‌ویژه اندیشه سیاسی و اخلاقی حضور داشته است. اما حق به معنای دوم، که می‌تواند در مقابل تکلیف قرار گیرد، محصول تفکر جدیدی است که در پی کوشش‌های نظری و عملی آزادی‌خواهانه و برابری‌خواهانه انسان در دوران مدرن تولد یافته است. «حق بودن» به معنای ارزشی همان «خوب بودن» است. بدین معنا که اگر عملی «حق» است، یعنی از منظر اخلاقی و براساس اصول محتوایی یک نظام اخلاقی خاص مورد تأیید می‌باشد. در معنای دوم، «حق داشتن» ضرورتاً به معنای انجام عملی «خوب» و «اخلاقی» نیست (بالوی، ۱۳۹۰: ۴۸ - ۴۹). در این مورد فرد مجاز بوده که عملی را انجام دهد یا ندهد؛ هرچند انجام یا عدم انجام آن ممکن است متصف به وصف اخلاقی یا غیراخلاقی باشد. به همین دلیل فیلسوفان حق از «حق بر خطا بودن، سخن به میان می‌آورند. اگر شهروندان از حق آزادی بیان» برخوردار باشند، ممکن است در اجرای آن حق مادامی که به حقوق دیگران تجاوز نکنند، مطالبی را بیان نمایند که از دیدگاه اخلاقی مصداق «بیان بد یا خطا» باشد، به همان اندازه که ممکن است مطالبی را بیان نمایند که از دیدگاه اخلاقی مصداق «بیان خوب یا صواب» باشد. آنچه امروزه به تئوری حق و حقوق بنیادین

انسان‌ها مشهور است، حول معنای دوم یعنی حق داشتن می‌چرخد و وجه ممیزه نظام حقوقی و سیاسی مدرن قلمداد می‌شود (Hofeld, 1917: 71).

۲-۱. مفاهیم حقوقی بنیادین هوفلد

در زمینه تحلیل مفهوم حق در معنای حق داشتن، به‌نظر می‌رسد بهترین نقطه آغاز، مفاهیم حقوقی بنیادی هوفلد باشد. از نظر هوفلد، واژه حق به‌طور عام و یکسان برای دلالت کردن بر نوعی مزیت قانونی اعم از ادعا، امتیاز، قدرت و مصونیت به‌کار می‌رود (گلدینگ، ۱۳۸۷: ۱۸۶ - ۱۸۸). به عبارتی دیگر، واژه حق می‌تواند چهارگونه رابطه حقوقی را در بر گیرد:

۱-۲-۱. حق - مطالبه یا حق ادعا

حق مطالبه‌ای، همان حق به معنای مضیق آن است. حق‌های مطالبه‌ای پیوسته در پیوند و هماهنگی با یک وظیفه متقابل هستند. بدین معنا که چون این حق‌ها در حقیقت ادعای بر غیرند، در مقابل وظیفه غیر در انجام و اجرای این‌گونه حق‌ها نمایان می‌شود (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸: ۲۹). به عبارت روشن‌تر، لازمه حق مطالبه، وجود وظیفه‌ای در طرف مقابل است.

۲-۲-۱. حق - آزادی یا حق - امتیاز

مقررات حقوقی ممکن است به‌صرف ساکت ماندن، منفعتی را به فرد اعطا کنند؛ یعنی با وضع نکردن تکلیفی که در غیر این صورت وظیفه‌ای سنگین برای او محسوب می‌شد، وی را در موقعیتی ممتاز قرار می‌دهد. در واقع نظام حقوقی به فرد امتیاز یا آزادی خاصی می‌دهد؛ بدین معنا که فرد را از تعهد خاصی که بالقوه می‌تواند متوجه وی باشد معاف می‌سازد.

۳-۲-۱. حق - قدرت

مقررات حقوقی ممکن است فرد را در وضعیتی قرار دهند که بتواند روابط حقوقی خود را با دیگران تغییر دهد. این مفهوم از حق در بادی امر و در نگاهی سطحی ممکن است با مفهوم حق - آزادی خلط شود؛ اما توجه به لازمه و نقیض این حق به‌خوبی تفاوت آن را با حق - آزادی نشان می‌دهد. لازمه حق - قدرت، مسئولیت حقوقی دیگری در برابر حق است. پس وقتی شما حق - قدرت دارید، یعنی اولاً می‌توانید موضوع آن حق را اعمال کنید و ثانیاً حق دیگری ممکن است متأثر از اعمال حق شما باشد ... حال آنکه نقیض حق، به معنای آزادی یا امتیاز، وظیفه و تعهد است؛ فردی که حق دارد یعنی وظیفه ندارد (همان: ۳۱).

۴-۲-۱. حق - مصونیت

حق - مصونیت به معنای آن است که ذی‌حق در برابر اعمال دیگران مورد حمایت قرار گرفته است.

نقیض حق به معنای مصونیت، مسئولیت ذی‌حق است و لازمه آن ناتوانی دیگری در برابر اعمال حق از سوی ذی‌حق. بنابراین وقتی گفته می‌شود شما حق - مصونیت دارید، یعنی اولاً: مسئولیت ندارید، ثانیاً: دیگری نمی‌تواند در برابر اعمال این حق متعرض شما گردد.

پس از تبیین مختصر تحلیل هوفلد از مفهوم حق، باید خاطرنشان نمود که حقوق بشر که اساساً حق‌های فردی یا قابل فروکاستن به حق‌های فردی‌اند، بیشترین قرابت را با «حق - ادعاها» دارند (Waldron, 1995). به دیگر سخن، حقوق بشر معاصر، نظامی هنجاری است که متضمن حق - ادعاهای افراد در برابر دولت است. بر این مبنا کارکرد اصلی این نظام هنجاری، محدود ساختن قدرت دولت در برابر افراد است. از این‌روست که می‌توان ادعا کرد حق‌های بشری اگرچه در ارتباط با دارنده آن حق‌ها، ماهیتی آزادی‌مدارانه دارند، اما در ارتباط با دولت‌ها، ماهیتاً از نوع حق - ادعا بوده و دولت‌ها متعهد به تضمین این حق‌ها برای افراد هستند (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸: ۶۳). البته این امر، بدین معنا نیست که حقوق بشر معاصر در روابط بین افراد مطرح نمی‌باشد؛ بلکه ادعای اصلی آن است که فضای غالب در گفتمان حقوق بشر معاصر، فضای تضمین حقوق افراد در برابر دولت است. به همین خاطر است که ادبیات حاکم بر اسناد بین‌المللی حقوق بشر در رابطه با دولت‌ها، ادبیاتی تعهدمدار و نسبت به افراد ادبیاتی، حق‌محور است. خلاصه آنکه حق‌های مطرح در گفتمان حقوق بشر معاصر، غالباً از مقوله حق - ادعا بوده و به این ترتیب دولت در برابر افراد و افراد در برابر یکدیگر متعهد و متکلف می‌باشند (همان: ۴۱).

۲. معنای شهروند^۱

شهروند در ادبیات ما واژه‌ای نو به حساب می‌آید؛ به‌طوری‌که حتی در فرهنگ‌های عمومی مثل فرهنگ معین و عمید این واژه مطرح نشده است. در ترمینولوژی حقوق دکتر لنگرودی نیز ذکری از کلمه شهروند به میان نیامده است. واژه شهروند از شهر^۲ ریشه می‌گیرد و شهر از واژه لاتین لوتیاس مشتق شده است. لوتیاس تقریباً معادل واژه پلیس در زبان و فرهنگ یونانی است. بنابراین، شهر تنها مجتمعی از ساکنان یک منطقه معین نیست، بلکه مفهوم سیاسی مستقلی را افاده می‌کند (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۲: ۳). از منظر حقوقی، شهروند به مفهوم ساکن شهر نیست؛ بلکه فردی است در رابطه با یک دولت و در این زمان مترادف تبعه^۳ به‌شمار می‌آید. شهروند کسی است که به آن واحد سیاسی تعلق دارد و شرایط لازم برای مشارکت در اداره امور عمومی در محدوده شهر داراست (پللو، ۱۳۷۰: ۱). ظاهراً اولین فرهنگ فارسی‌به‌فارسی که کلمه شهروند را تعریف کرده فرهنگ فارسی امروز است. در این

1. Citizen.
2. City.
3. Nationality.

فرهنگ به کسی که اهل یک کشور باشد و از حقوق متعلق به آن برخوردار باشد «شهروند» گفته می‌شود (صدری افشار، ۱۳۷۵: ۱۶). در فرهنگ علوم سیاسی شهروند چنین تعریف شده است: «کسی که از حقوق مدنی یا امتیازات مندرج در قانون اساسی یک کشور برخوردار است. واژه سیتی‌زن که ریشه رومی دارد، در فارسی به شهروند، تبعه، هم‌شه‌ری، هم‌وطن، شارمند، شهرتاش و انسان عضو اجتماع ترجمه شده است» (آقابخشی، ۱۳۶۳: ۴۹).

۳. تفاوت مفهوم شهروندی و تابعیت

سه مفهوم «شهروند»، «تبعه» و «مقیم» در عین قرابت به‌طور یکسان رساننده یک معنی واحد نیستند. تابعیت یک رابطه حقوقی، سیاسی و معنوی است که شخص را به یک واحد دولت - ملت ملحق می‌کند. اما در تعریف شهروندی علاوه بر این وابستگی به یک دولت - ملت، فرد را محق حق‌های سه‌گانه می‌دانند. در واقع نظریه‌پردازان حقوق شهروندی، مهم‌ترین مؤلفه شهروندی را بهره‌مندی از سه دسته از حق‌های مدنی، حق‌های سیاسی و حق‌های اجتماعی می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۸۱). جوهره اصلی شهروندی مدرن «برابری سیاسی» است. در واقع زمانی که از شهروند و حقوق آن بحث به میان می‌آید، مباحث اغلب منعطف به حقوق مدنی و سیاسی همچون حق رأی، مشارکت و حق تمامیت جسمانی می‌باشد. مفهوم شهروند در عین حال که مفهوم محق بودن فرد است، مفهوم متعهد بودن او نیز می‌باشد. به عبارتی همان تأکید بر تکالیف فرد، احساس تعلق خاطر شهروند را به گروه اجتماعی تقویت می‌کند و او را به شهروندی فعال تبدیل می‌کند. درحالی‌که زمانی که از واژه تبعه بحث به میان می‌آید اغلب در پس‌زمینه حقوق بین‌الملل مبتن بر رابطه حقوقی، سیاسی و معنوی فرد با دولت معین است.

همچنین تابعیت و ملیت معنای وسیع‌تری از شهروند را دارا می‌باشد. مفهوم ملیت در حقوق بین‌الملل دربردارنده همه افرادی است که یک دولت از آنها حمایت می‌کند. ملیت همچنین به معنای رابطه اشخاص حقوقی (شرکت‌ها) و برخی دارایی‌ها (کشتی‌ها و هواپیماها) با یک دولت است. اینها نیز ملیت دارند اما شهروند نیستند؛ لذا شهروندی، خاص افراد انسانی است (اردبیلی، ۱۳۸۶: ۲۵)؛ یعنی شهروندی این تفاوت را با تبعه دارد که شهروندی، خاص اشخاص حقیقی است و برای اشخاص حقوقی چنین مفهوم و حقی متصور نیست (آشوری، ۱۳۸۷: ۲۲۲). مع الوصف هنوز تابعیت رکنی مهم در شهروندی است ولی باید توجه داشت که رابطه برابری بین این دو مفهوم وجود ندارد؛ زیرا گاهی تابعان به‌طورکلی یا جزئی دارای حقوق شهروندی نیستند یا برخی شهروندان دارای تابعیت نیستند. در نوع جدیدی از شهروندی که محلی است، دیگر تابعیت شرط نیست. در اروپا در انتخابات محلی، خارجیان مقیمی که تابعیت ندارند، شرکت می‌کنند (رزاق‌پور، ۱۳۹۰: ۸۹ - ۹۰). بر این اساس، مفهوم شهروند اخص از تبعه است و ظاهراً غیراتباع را نیز شامل می‌گردد.

۴. کنشگری نسبت میان حقوق شهروندی و حقوق بشر

آبخور تاریخی حقوق شهروندی از دوران باستان و ادوار کهن سرچشمه می‌گیرد. در میان ملل باستانی به‌ویژه یونانیان، اندیشه حقوق فطری نخست توسط فلاسفه بیان گردید. این باور اصلی وجود داشت که حقوقی وجود دارد، برتر و والاتر از کلیه قواعد و مقرراتی که طبق نیاز زمان و مکان وضع می‌شود و سرشته این حقوق وابسته به فطرت و طبیعت آدمی است. این حقوق بر مبنای نوعی مشیت الهی بنیاد یافته، لذا محکم و تغییرناپذیر است. این تفکرات در قرون وسطی با تعبیرها و تفسیرهای متفاوت همچنان جاری و ساری بود. در این بینش، مفهوم خدا جای مفهوم طبیعت را گرفت و حقوق طبیعی و فطری ریشه در حقوق الهی پیدا کرد. طبق این دیدگاه، حقوق طبیعی به واسطه عقل بر انسان مکشوف می‌گردد، یعنی وجود آن در فطرت انسانی محتوم بوده و انسان در پرتو عقل آن را کشف و اعلام می‌کند. بنابراین، مراد از حقوق فطری، حقوقی تغییرناپذیر و عام بود که تغییر زمان و مکان به اعتبار و قدرت آن خلل نمی‌رساند. مقارن با نهضت رنسانس این اندیشه کم‌کم نضج گرفت و تعمیم یافت که آدمی به‌عنوان فرد اجلای مخلوقات قادر است با ابزار خرد، اراده الهی را بشناسد. به‌علاوه که خود می‌تواند قواعد مناسب حکومت و تنظیم‌گر جوامع بشری را وضع کند. در این دوران منظور از حقوق فطری مجموع قواعدی بود که از خرد انسانی نشئت می‌گرفت و هدف آن حمایت از حقوق فردی و آزادی انسان بود. عینیت یافتن این دیدگاه را با صدور اعلامیه‌های حقوق در کشورهای مختلف می‌توان مشاهده کرد. «منشور کبیر» در انگلستان و «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» در فرانسه سرآغاز این حرکت بود. متعاقباً، تحول اعلامیه‌ها و ضمانت‌های حقوق فردی و آزادی‌های عمومی از مرزهای حقوق ملی فراتر رفت و جنبه حقوق فراملی و جهان‌شمول یافت؛ به‌طوری‌که در سال ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد و کمیسیون حقوق بشر رسید. به‌دلیل اینکه اعلامیه جهانی حقوق بشر ارزش و اعتبار حقوقی الزام‌آور نداشت، محتوای آن به‌صورت معاهده و در دو میثاق در سال ۱۹۶۶ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید که عبارتند از: «میثاق بین‌المللی مربوط به حقوق مدنی و سیاسی» و «میثاق بین‌المللی مربوط به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی». تحت تأثیر اعلامیه‌های جهانی شاهد موج منطقه‌ای شدن حقوق بشر به‌خصوص در سطح اروپا، آمریکا و آفریقا هستیم.

حق‌ها و آزادی‌های بنیادین اعضای جامعه در واقع امر، ترجمان همان حقوق بشر در سطح نظامات بین‌المللی می‌باشد که در قوانین اساسی طی فصول یا اصول متعددی تضمین گردیده‌اند. به عبارت دیگر حقوق بشر به معنای استحقاق‌هایی است که انسان‌ها به‌دلیل انسان بودن و نه به‌دلیل دارا بودن ویژگی یا موقعیتی خاص از آنها بهره‌مند می‌گردند (Gewirth, 1992). البته بسیاری از مصادیق حقوق بشر امروز با حقوق طبیعی قرن هفدهم و هجدهم و حالت طبیعی هابزی یکسان نیست. امروز مصادیق

حقوق بشر در حال فزونی است. البته شاید بتوان این رشد و افزایش را گسترش مصادیق حقوقی از کلیات اولیه حقوق طبیعی دانست که با پیشرفت جوامع و دولت‌ها توسعه می‌یابد. به عنوان مثال حقوق اقتصادی - اجتماعی بیشتر با نظریات دولت رفاه رشد و نمو پیدا کرده و در حالت طبیعی هابزی قابلیت اثبات ندارد. حقوق شهروندی به لحاظ خاستگاه اولیه به حقوق طبیعی باز می‌گردد، اما نه تنها با مصادیق حقوق طبیعی، دیگر یکسان نیست بلکه با مصادیق حقوق بشر نیز گاه غیرمنطبق است. به نظر می‌رسد حقوق شهروندی را مطابق آنچه گفته شد، می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: دسته اول حقوقی که همه انسان‌ها به دلیل انسان بودنشان از آن بهره‌مند می‌گردند. دسته دوم حقوقی که فرد خاص به جهت عضویت در یک گروه معین به نام دولت - ملت از آن متنعم می‌شود. اما اصولاً در تعریف حقوق شهروندی قید وابستگی به واحد دولت - ملت معین باید لحاظ نمود. در واقع حوزه حقوق شهروندی محدود به سرزمین یک دولت - ملت است؛ زیرا رکن اساسی شهروندی مفهوم عضویت است، در حالی که حقوق بشر داعیه جهان‌شمولی دارد و چنین مؤلفه‌هایی را در بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌ها دخالت نمی‌دهد. شایان ذکر است که گفتمان غالب حقوق بشر بحث پیرامون «حق‌ها» است و حقوق بشر (حقوق نسل اول و دوم) گفتمانی حق‌مدارانه محسوب می‌شود، نه حق - تکلیف‌مدار. در حالی که در سیستم شهروندی رابطه دوسویه و حق - تکلیف‌مدار میان شهروند و دولت وجود دارد. در واقع شهروندی طرح‌ریزی سیستمی است اجتماعی برای تحدید دولت و مدیریت اجتماعی که بیشتر جنبه اجتماعی دارد، در این سیستم که رکن اساسی آن عضویت است، در کنار حقوق به مسئولیت‌های اجتماعی مانند دفاع از کشور، دادن مالیات و تبعیت از قانون نیز توجه خواهد شد. مسئولیت اجتماعی شهروند فقط منحصر به دولت نیست بلکه در مقابل شهروندان دیگر هم مسئولیت دارد. به بیان دیگر، همه افراد در مقابل همه افراد مسئول‌اند (فلاح‌زاده، ۱۳۸۶: ۵۸ - ۵۹). به علاوه، ماهیت حق‌های پیرامونی مفهوم حقوق بشر بیشتر جنبه فردی دارد؛ زیرا این حق‌ها به فرد انسان بدان علت که انسان است تعلق گرفته است. حال آنکه حقوق شهروندی بیشتر ماهیت جمع‌گرایانه دارد. به بیانی دیگر، حقوق بشر برای حمایت فرد در مقابل دولت است که سرشتی فردی دارد و از انسان در مقابل دولت حمایت می‌نماید. در این مفهوم، چون توازنی بین قدرت فرد و جامعه و دولت وجود ندارد، حقوق خدشه‌ناپذیری برای او در نظر گرفته می‌شود تا وجود و حیثیت انسانی فرد در مقابل دولت حفظ شود. دولت نیز وظیفه حفظ آنها را بر عهده دارد (فالكس، ۱۳۸۱: ۸۲). ولی شهروندی از ابتدا یک حق نبوده، بلکه به صورت حق و تکلیف توأماً تجلی یافته و انگارهایی همچون تعلق^۱ و اخلاق مشارکت^۲ در آن موجود می‌باشد.

1. Belonging.
2. Ethics of participation.

بر این اساس شهروند، استحقاق مشارکت در حیات جامعه سیاسی را دارا بوده و شهروندی موقعیت و جایگاهی است که به‌طور مساوی، حقوق، تکالیف، آزادی‌ها، محدودیت‌ها، امتیازات و مسئولیت‌هایی را در جامعه سیاسی به افراد ارزانی می‌دارد. بنابراین، می‌بایست اذعان داشت که حقوق شهروندی با محور جمع‌گرایانه و رابطه حق - تکلیف‌مدار برخلاف حقوق طبیعی و حقوق بشر، همگانی و جهان‌شمول نمی‌باشد و واجد خصیصه ملی و محلی است.

۵. بایسته‌های شهروندی در جمهوری اسلامی ایران

۵-۱. وضع قوانین مربوط به حقوق شهروندی توسط مرجع صلاحیت‌دار

در دولت‌های قانونمند کلیه ارکان و نهادها بر مبنای قانون ایجاد می‌شوند، صلاحیت‌ها به‌موجب قانون ترسیم و تعبیه می‌گردد، حقوق و آزادی‌های شهروندان محترم شناخته شده و کلیه نهادها و مقامات از قانون تبعیت می‌کنند. حاکمیت قانون در سطوح و لایه‌های سه‌گانه صوری، کلی و ماهوی قابل‌ارزیابی می‌باشد. دولت قانونمدار به مفهوم صوری متضمن وجود عناصر سه‌گانه ذیل است:

- **تحدید قدرت و تعیین حدود صلاحیت هریک از نهادهای سیاسی:** هریک از نهادهای اقتدار فقط به اعمال صلاحیت‌های معین و تعریف‌شده خود می‌پردازد و اعمال این صلاحیت‌ها نیز باید در چارچوب قانون پیش‌بینی‌شده صورت گیرد. به بیان دیگر، دولت قانونمدار دولتی است که در روابط خود با شهروندان از یک نظام حقوقی پیروی می‌کند. سلسله‌مراتب روشن و شفاف نهادهای قدرت بعد از آنکه مراجع و نهادهای صلاحیت‌دار قدرت به‌وضوح روشن شد، لازم است نوع کنشگری میان آنها مشخص شود و بدین وسیله امکان نظارت مافوق بر مادون مهیا گردد.

- **نظارت‌پذیری:** نظارت شامل انواع گوناگونی است، از جمله نظارت اساسی، نظارت اداری، و نظارت قضائی. در سطح کلی، حاکمیت قانون، مبین ماهیت ویژه و متمایز سازمان سیاسی جامعه‌ای است که بتواند هم در تمامیت و هم در اجزای خویش، تابع قواعد حقوقی باشد. در این حالت، حاکمیت قانون، مقتضی متابعت بدنه حکمرانی در کلیت و تمامیت خود از قواعد مستقر و مصون نبودن ایشان از حوزه نظارت قانونی می‌باشد.

در لایه ماهوی، مبنای حاکمیت قانون، تفوق و برتری قوانینی با محتوای تضمین حقوق بنیادین و آزادی‌های اساسی شهروندان است. در این حالت، قوانین می‌بایست با ارزش‌های مورد احترام و قابل‌قبول وجدان جمعی شهروندان انطباق داشته می‌باشد.

در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران با مبنا قرار دادن حاکمیت قانون لازم است که حقوق و تکالیف شهروندی در قانون توسط مرجع صالح ذکر گردد. مصادیق و مفاهیم اساسی و کلی حقوق شهروندان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است. قانون اساسی به‌مثابه قانون برتر و برین و

عالی‌ترین سند حقوقی - سیاسی هر جامعه سیاسی، انتظام‌بخش کلیه امور و شئون و تعیین‌کننده روابط میان دولتمردان و شهروندان است. هدف اصلی تدوین قوانین اساسی در کشورها، تنظیم قدرت زمامداران و دولتمردان و تنظیم حقوق و آزادی شهروندان است. بدین مناسبت بسیاری از کشورها در متن قانون اساسی خود، از حقوق و آزادی‌های عمومی نام برده و اصول و خط‌مشی‌های کلی را در این خصوص تبیین کرده‌اند. در مقابل پاره‌ای از کشورها انگاره‌های حقوق بشری را در اعلامیه‌هایی جداگانه گنجانده و به اصطلاح، رویکرد فوق‌دستوری بودن حقوق بشر را اتخاذ کرده‌اند. کشورهای دسته اول با عنایت به رسالت قانون اساسی که همانا تنظیم قدرت و تضمین آزادی‌هاست، معتقدند شایسته‌ترین تدبیر، جهت حفظ و پاسداشت حقوق و آزادی‌های عمومی تنقیح آنها در متن قانون است تا از طریق ضمانت اجرایی مستحکم‌تر و مطمئن‌تری را دارا باشد. بر اساس نظریه فوق‌دستوری که مورد حمایت «لئون دوگی» قرار گرفته و ظاهری جذاب و فریبنده دارد، حقوق بشر در مرتبتی فوق سلسله‌مراتب حقوقی و بالاتر از قانون اساسی است. بدین جهت است که از آن تحت عنوان «اعلامیه» یاد می‌شود. این نظریه مبتنی بر اصول حقوق طبیعی که به‌طور لاینفک و مرور زمان‌ناپذیر، مافوق همه قواعد اجتماعی موضوعه قرار دارد. در نظام‌هایی که پذیرای حقوق معقول و مقدس و مافوق حقوق موضوعه‌اند، چنین اعلامیه رسمی طبعاً در رأس همه قواعد حقوقی قرار می‌گیرد. این اصول را نمی‌توان به‌عنوان یک قاعده برتر ناشی از انشای یک اعلامیه دانست، بلکه برتری آن امری فطری و طبیعی است که در اعلامیه به آن اعتراف شده است.

نظام حقوق کشور ما که می‌توان آن را همانند بسیاری از کشورها در ردیف پیروان نظریه دستوری دانست، با اختصاص اصول متعدد به‌خصوص فصل سوم قانون اساسی با عنوان «حقوق ملت» جلوه‌هایی از حقوق و آزادی‌های اساسی مردم را برشمرده و تفصیل بیشتر این حقوق را به قانون عادی واگذار کرده است (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۸۶ - ۱۸۹). مجلس شورای اسلامی علاوه بر صلاحیت عام در عرصه قانونگذاری، مقرر در اصل هفتاد و دوم، در پاره‌ای حوزه‌ها صلاحیت اختصاصی دارد؛ بدین توضیح که تنها مرجع صلاحیت‌دار برای وضع قاعده مجلس شورای اسلامی است. مقولات حقوق شهروندی نیز از جمله مواردی است که زیرمجموعه حوزه صلاحیت‌های اختصاصی مجلس شورای اسلامی قلمداد می‌شود.

با عنایت به تقسیم‌بندی پیش‌گفته در خصوص حقوق شهروندی - به حقوقی که هر انسانی به‌صرف انسانیت از آن برخوردار است و حقوقی که فرد خاص به‌دلیل عضویت در یک کشور خاص از آن بهره‌مند می‌شود - می‌توان تحلیل دقیق‌تری ارائه نمود: در رابطه با دسته اول دو دیدگاه قابل طرح است: دیدگاه اول مبتنی بر لزوم ذکر حقوق و آزادی‌ها در قوانین و اسناد است. این حقوق هرچند ماهیت و خاستگاه طبیعی دارد، برای آنکه محترم و قابل‌استناد واقع شوند، باید ردای قانونی به تن کنند. این دیدگاه با یک قرائت بیشینه‌ساز از حاکمیت قانون به ارائه نظر پرداخته است. اما مطابق دیدگاه دوم که

معقول‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد، حقوق بنیادین هرچند در اسناد نیامده باشد، محترم و مستند است. این دیدگاه که به رابطه توأمان حقوق و اخلاق معتقد است، کرامت ذاتی بشر را صرف‌نظر از گروه‌بندی‌های مختلف سرلوحه استدلال خود قرار می‌دهد. در رابطه با دسته دوم به نظر می‌رسد که باید اذعان داشت حقوقی که فرد صرفاً به مناسبت عضویت در یک گروه معین به نام دولت - ملت، بدون وجود انگاره‌های جهان‌شمولی از آن بهره‌مند می‌شود، لازم است در قوانین تنقیح شده تا محترم شناخته شود؛ در غیر این صورت قابلیت استناد نخواهد داشت. از جمله این حقوق، به «حق بر دادرسی منصفانه» و «حق بر تأمین اجتماعی» در پاره‌ای از شقوق آن می‌توان اشاره کرد.

بنابراین، در نظام جمهوری اسلامی ایران، هرگونه وضع حقوق و تکالیف برای شهروندان، صرف‌نظر از تقسیم‌بندی‌های فوق، باید توسط مجلس شورای اسلامی صورت گیرد. به عبارتی دیگر، ردای قانونی بر تن اشکال و انواع حقوق شهروندی کردن، تنها در صلاحیت مجلس شورای اسلامی به عنوان یگانه مرجع صالح قانونی می‌باشد و هرگونه جعل و وضع حقوق و تکالیف برای شهروندان از سوی مراجع غیر صالح، نامعتبر تلقی می‌گردد.

۲-۵. توجه به رابطه متقابل حقوق و تکالیف شهروندی

مفهوم شهروندی حاوی یک تضاد است، بدان معنا که شهروند به‌خاطر وجود رابطه دوطرفه‌اش با دولت علاوه بر حقوق، دارای تکالیف و تعهدات نیز هست. یعنی شهروند در قبال حقوق شهروندی می‌بایست تعهداتی نیز تقبل کند؛ زیرا حق، امری طرفینی است و حقوق و تکالیف چنان آمیخته به یکدیگرند که لاجرم هرحقی با تکلیفی به وجود می‌آید (جاوید، ۱۳۹۲: ۲۸)؛ تا جایی که امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه می‌فرمایند: «کسی را حقی نیست جز آنکه بر او نیز حقی است و بر کسی حقی نیست، جز آنکه او را نیز حقی است. اگر بتوان کسی را یافت که حق دارد و تکلیف ندارد، آن کس تنها خدای متعال است و نه مخلوقات او». افزون بر مسئله رابطه دوسویه، دلیل دیگر برای مسئولیت‌ها و تکالیف شهروندی آن است که تکالیف لازمه زندگی اجتماعی و مقتضای مشارکت سیاسی شهروندان در تعیین سرنوشت و اداره امور عمومی هستند. بنابراین، مفهوم کلاسیک شهروندی در دهه‌های پایانی قرن بیستم به تدریج مورد انتقاد قرار گرفت و به نوعی از مفهوم شهروند ذی‌حق صرف به مفهوم شهروند مسئول تغییر کرد که در واقع مکمل و نه جایگزین آن بود (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۶: ۳۴). ویژگی کلیدی شهروند که آن را از تابعیت صرف متمایز می‌کند، مشارکت است. در واقع شهروندی موقعیتی فعالانه است که به کمک حقوق، وظایف و تعهدات قادر است با مشارکت همه شهروندان در مسائل کشور، انگیزه سیاسی انسان‌ها را ارضا نماید (لطفی، ۱۳۸۸: ۸۵ - ۹۹). روابط میان جامعه سیاسی و شهروندان و نیز روابط میان خود شهروندان، روابطی متقابل و وابسته به یکدیگرند؛

حتی اگر این موضوع همیشه به وسیله افراد درک نشود. این بدان معناست که حقوق و مسئولیت‌های شهروندی منطقاً به طور نزدیکی باهم مرتبطند. حقوق بر مسئولیت‌ها دلالت دارد، چراکه حقوق در خلأ وجود ندارد. برای اینکه حقوق مؤثر باشد، دیگران باید حقوق ما را به رسمیت شناخته و محترم شمرند و ما نیز مسئولیم که متقابلاً به حقوق آنها احترام بگذاریم. همچنین حقوق برای حفظ وجودشان به حفظ جامعه سیاسی که مقوم آن هستند، نیاز دارند. در نتیجه، وقتی حقوق برای سلامت جامعه‌مان بنیادی هستند، ما مسئولیت داریم که آنها را اعمال کنیم. بنابراین، یک جامعه سیاسی سالم به شهروندان فعال نیاز دارد. شهروندی فعال با فرد آغاز می‌شود؛ چراکه از طریق اقدامات فرد است که شرایط ساختاری شهروندی بازتولید شده و بهبود می‌یابند. پس، اصلاحات سیاسی باید با هدف بهبود فرصت‌های شهروندان برای اعمال حقوق و وظایفشان به وسیله ترویج یک اخلاق مشارکت صورت گیرد. تنها از طریق اعمال فعالانه شهروندی است که تقابل کاذب میان حقوق و مسئولیت‌ها را می‌توان از بین برد (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۴۱). اخلاق مشارکت عامل کلیدی پیوند دادن حقوق و اخلاق است. خاطرنشان می‌سازد تکالیف شهروندی را به تکالیف فردی و اجتماعی می‌توان تقسیم کرد. مسئولیت‌های اجتماعی شامل مشارکت در امور مدنی و اجتماعی است که انجام آن لزوماً بر عهده تعدادی افراد قرار دارد و به صورت فردی انجام‌پذیر نیستند، مانند عضویت در سازمان‌های محلی؛ اما مسئولیت فردی به صورت انفرادی نیز قابل اعمال است، مانند خدمت سربازی، احترام به قانون و حقوق دیگران و پرداخت مالیات. تکالیف و تعهدات شهروندان به نحوی دیگر نیز قابل تقسیم است: نخست، وظایف نسبتاً حقوقی‌تر شده و دارای ضمانت اجرا مانند خدمت نظام وظیفه، پرداخت مالیات و مشارکت در مخارج عمومی و وظیفه اطاعت از قوانین کشوری که توسط حاکمیت برای اجرای نظم و عدالت وضع می‌شود و نیز خدمت‌هایی که فرد باید به کشور ارائه دهد. دوم، وظایفی که هنوز در بسیاری از کشورها جنبه اخلاقی دارد و جنبه حقوقی به خودش نگرفته است؛ مثل اینکه فرد به صورت سازنده‌ای نقش انتقادگر را نسبت به مشکلات جامعه داشته باشد و با تلاش برای ارتقای شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور، جامعه را گامی به پیش ببرد یا احترام به حقوق سایر شهروندان، حفظ منابع طبیعی و محیط‌زیست و مانند آن (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۶: ۳۴). در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز از یک سری تکالیف و تعهدات شهروندان نام برده؛ به عنوان مثال حفظ آزادی، استقلال، وحدت و تمامیت ارضی (اصل نهم)، منع تجاوز به منافع عمومی و اضرار به حقوق دیگران (اصل چهارم)، حفظ محیط‌زیست (اصل پنجاهم)، پرداخت مالیات و عوارض و سایر تکالیف مالی (اصل پنجاه و یکم)، شرکت در تعیین سرنوشت (اصول ششم، هفتم، پنجاه و هشتم، پنجاه و نهم، شصت و دوم، شصت و سوم، صدم، صد و چهارم، صد و هفتاد و هفتم) امر به معروف و نهی از منکر (اصل هشتم) و نظر به رابطه متقابل حقوق و تکالیف، شایسته است در عین اهتمام و پاسداشت حقوق شهروندی، به وظایف و تعهدات شهروندان

در قبال دولت و تقویت روحیه مشارکت به‌خصوص هنگام تصویب قوانین شهری توجه لازم مبذول شود تا ضمن حفظ و تکریم شهروندان، زمینه و انگیزه برای فعالیت و مشارکت هرچه بیشتر آنها فراهم گردد که این مهم خود موجب اعتلای هرچه بیشتر کشور خواهد شد.

۳-۵. رعایت حقوق اقلیت‌های قومی

تنوع قومی در جغرافیای ایران در طول تاریخ مبدأ تحولات و تحرکات بسیاری بوده است. برخی از اقوام به‌خصوص در دهه‌های قبل از انقلاب اسلامی پرچم خودمختاری برافراشته و عملاً خواستار جدایی از حکومت مرکزی بودند. علت جنبش‌های استقلال‌طلبانه علاوه بر تحریکات بیگانگان، تا حد زیادی به بی‌توجهی و کم‌مهری دولت مرکزی بازمی‌گردد. اقلیت‌های قومی همواره خواستار حفظ و حراست از زبان، عادات و رسوم و مختصات فرهنگی خاص خود بوده‌اند. اقلیت به «گروهی از اتباع یک کشور که از لحاظ ملی، نژادی، زبانی یا مذهبی از دیگر اقشار مردم متفاوت بوده، از لحاظ تعداد کمترند و قدرت حکومت را در دست ندارد» (مهرپور، ۱۳۷۸: ۱۷۶) اطلاق می‌شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از اقوام مختلف که هر کدام با زبان مخصوص محلی قومی خود شناخته شده و در نقاط کشور پراکنده هستند نامی نبرده اما تلویحاً آنها را مورد توجه قرار داده و حقوقی برای آنان در نظر گرفته است. مسئله مهم در این رابطه تأکید بر اصل مساوات و عدم تبعیض بین اعضای ملت است که در اصل نوزدهم و بیستم قانون اساسی به آن اشاره شده است. اصل نوزدهم اشعار دارد: «مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود».

از نظر قانون اساسی ایران مسئله قومیت به جهت آنکه همگان بدون هیچ‌گونه تبعیضی دارای حقوق و تکالیف یکسان هستند، اصولاً منتفی است. اما صرف شناسایی هویت‌های قومی برای ارضای کامل اقوام و قبایل کفایت نمی‌کند. آنها خواستار حمایت قانون اساسی از آداب و رسوم، زبان و ادبیات و فرهنگ خاص خود هستند. در راستای تحقق هدف پیش‌گفته بیان لفظ «قوم» و «قبیله» در اصل نوزدهم می‌تواند قرینه مثبتی برای به رسمیت شناختن هویت اقوام باشد. به‌علاوه اگر زبان و ادبیات را نشان‌دهنده علایق درونی و هویت‌بخش یک جامعه بدانیم، به رسمیت شناختن آن می‌تواند قرینه دیگری برای رسمیت قومی باشد. در این رابطه، اصل پانزدهم قانون اساسی، ضمن تأکید بر اینکه «زبان و خط رسمی مشترک مردم ایران فارسی است، اسناد، مکاتبات، متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد» اضافه می‌نماید: «استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است».

با عنایت به اهمیت و حساسیت موضوع اقلیت‌های قومی، توجه و حمایت از زبان و آداب و عادات قومیت‌های مختلف، به‌عنوان شهروندان ایرانی در فهرست حقوق شهروندی لازم و ضروری می‌نماید؛

زیرا قومیت‌ها گروه‌های اجتماعی هستند که نقش سازنده‌ای در تعالی جامعه ایفا می‌کنند. برای ارتقای شهروندی باید هویت گروهی را جدی بگیریم؛ چراکه این گروه‌ها هستند که «افراد را می‌سازند» (Young, 1990: 45). برای اینکه شهروندی واقعاً فراگیر باشد باید نیاز به یک سیاست تفاوت^۱ به رسمیت شناخته شود. به این معنا که هویت‌های گروهی باید در نهادهای تصمیم‌گیری جامعه وارد شوند. به عقیده یونگ ایده شهروندی عمومیت‌یافته و همگانی مورد ادعای لیبرال‌ها به سرکوب اقلیت‌ها و نفی تفاوت منجر می‌شود. تنها از طریق آنچه او آن را «شهروند متمایز» مبتنی بر حقوق گروهی می‌نامد جوامع کثرت‌گرا می‌توانند نظم را حفظ و به طرف جامعه سیاسی عادلانه و درست حرکت کنند. محتوای شهروندی باید بر حقوق گروه تأکید کند، نه بر حقوق افراد. بستر شهروندی نه یک جامعه همگون بلکه جامعه‌ای است که به‌جای سعی در غلبه بر تفاوت‌ها، آنها را پاس می‌دارد و محافظت می‌کند (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

۴-۵. حمایت از حقوق اقلیت‌های دینی با محوریت دین اسلام

رسمیت دین اسلام و مذهب تشیع در جمهوری اسلامی ایران اقتضا می‌کند که این دین و مذهب عملاً در تمام شئون مختلف حقوقی، قضایی، سیاسی و اجتماعی حاکم باشد. قوانین و مقررات مصوب در جمهوری اسلامی ایران باید با احکام اسلامی مطابقت داشته باشد و تصویب قوانینی خلاف اصول اسلامی غیرمعتبر است. دلیل این مطابقت، متابعت نظام جمهوری اسلامی ایران از مدل نظام‌های سیاسی با رسمیت کامل دین در تمام شئون است. توضیح آنکه برخورد نظام‌های سیاسی و قوانین اساسی در خصوص مذهب از سه حالت خارج نیست. دسته اول، نظام‌های سیاسی لائیک می‌باشند که در این نظام‌ها دین و مذهب هیچ‌گونه نقش تعیین‌کننده‌ای در رژیم سیاسی و سازمان‌ها و قوای عالی‌رتبه کشور ندارد و به‌لحاظ نظری، هیچ‌گونه تمایزی میان حقوق افراد با ادیان مختلف وجود ندارد. دسته دوم، نظام‌های سیاسی مبتنی بر رسمیت مذهب در قانون‌گذاری است که در این شرایط، قانون‌گذاری باید مقید به اصول و موازین مذهبی بوده و شعائر مذهبی نیز باید رعایت شود؛ اما در رفتارهای اجتماعی و اعمال حکومتی لزومی به تقید به مذهب وجود ندارد. دسته سوم، نظام‌های سیاسی با رسمیت کامل مذهب در تمام شئون می‌باشد، به نحوی که مذهب اساس تشکیل حکومت بوده و اصول و شعائر مذهبی بر تمامی تشکیلات، سازمان‌ها و روابط اجتماعی مسلط است. نظر به جایگیری نظام جمهوری اسلامی ایران در این دسته، اصول متعدد قانون اساسی به این مهم اشعار دارد؛ چنان‌که اصل چهارم بیان می‌دارد: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه

اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است. تشخیص این امر به عهده فقهای شورای نگهبان است.» لذا اصل هفتاد و دوم مقرر می‌دارد: «مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون سیاسی مغایرت داشته باشد». در امور قضایی نیز علاوه بر آنکه قانونی که مطابق آن حکم داده می‌شود، باید مطابق شرع باشد، قضات و دستگاه قضایی نیز باید شرایط و صفات قاضی را براساس موازین فقهی دارا باشند. رسمیت دین و مذهب اسلام شیعی در مقامات عالی‌رتبه کشور نیز اثرگذار بوده؛ لذا لازم است رهبر فقیه عادل، باتقوا و دارای صلاحیت افتا، رئیس‌جمهور مسلمان شیعه، رئیس قوه قضاییه، رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل مجتهد عادل باشند.

در جامعه اسلامی اقلیت‌های دینی نیز در عین احترام کامل در قالب قرارداد ذمه از حقوق اساسی و انسانی برخوردارند. نظام جمهوری اسلامی ایران با تأسی به آموزه‌های دینی، در قانون اساسی حقوق غیرمسلمین را بیان نموده است. در بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌ها، قانون اساسی اقشار مردم تحت لوای حکومت اسلامی را در چهار دسته تقسیم‌بندی می‌کند. مسلمانان غیرشیعه در عین بهره‌مندی از حقوق ملت مندرج در فصل سوم قانون اساسی، از احترام کامل و آزادی در انجام مراسم مذهبی برخوردارند، و تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه آنان نیز به رسمیت شناخته می‌شود. نمایندگی در مجلس شورای اسلامی و استخدام در مناصب دولتی از دیگر حقوق آنهاست. اهل کتاب نیز براساس همزیستی اسلامی که مقدمه آن پیمانی است که میان حکومت اسلامی و پیروان اهل کتاب مقیم در جامعه اسلامی منعقد می‌گردد، از حقوق انسانی خود بهره‌مندند. آزادی برگزاری مراسم دینی، استقلال در احوال شخصیه و تعلیمات دینی، آزادی‌های سیاسی و حق نمایندگی مجلس شورای اسلامی از زمره حقوق آنهاست. غیر اهل کتاب نیز از آن جهت که انسانند دارای حداقل حقوق انسانی هستند به شرط آنکه بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.

بر این اساس، هرگونه قانون‌گذاری در خصوص حقوق شهروندی باید با رعایت مقتضیات جامعه اسلامی انجام شود. در این امر از طرفی باید حقوق غیرمسلمانانی که در پناه دولت اسلامی زندگی می‌کنند حفظ و حمایت شود و جان و مال و ناموسشان به‌طور کامل مورد احترام و حمایت قرار گیرد. و از طرفی با توجه به تفوق و رسمیت دین اسلام و مذهب تشیع، اصول، احکام، معیارها و الزامات اسلامی نیز رعایت گردد. بنابراین، هرگونه ترسیم خطوط و حدود بدون التفات به ابعاد مذکور مغایر با قانون اساسی بوده و از درجه اعتبار ساقط است.

۵. حفظ حقوق بیگانگان

برخی از صاحب‌نظران برای شهروند دو معنای کلی بیان کرده‌اند: نخست شهروند به معنای بشر و

نوع انسان که مصادیق آن شامل تمامی انسان‌ها از هر جنس و نژاد و رنگ و کشور و دین و مذهب و ... است و دیگر، شهروند به معنای اتباع یک کشور که در سرزمین آن کشور و تحت قدرت آن هستند (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۴: ۵۹). اعتقاد به اخص بودن مفهوم شهروند و ترسیم حقوق صرفاً برای شهروندان، موجب می‌شود حقوق حقه سایرین پامال شود. درحالی‌که نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران با ابتنا بر آموزه‌های اسلامی، به ارزش و منزلت نوع بشر فراتر از مختصات جغرافیایی توجه دارد. بر همین اساس قانون اساسی در اصل سوم، در کنار پنج اصل مهم دین اسلام، از کرامت و ارزش والای انسان صحبت به میان آورده و به‌عنوان پایه‌های ایمانی نظام جمهوری اسلامی ایران معرفی کرده است. همچنین از آنجا که حقوق شهروندی خاستگاه و منشأ جهان‌شمولی داشته و در عمده موارد برگرفته از حقوق طبیعی و حقوق اساسی می‌باشد، مقتضی است در مواردی که اختصاص به شهروندان ایرانی ندارد، غیرایرانیان را مورد حمایت قرار دهد و حقوقی که واجد جنبه انسانی است، برای سایرین نیز به رسمیت بشناسد.

امروزه دولت‌ها نیز براساس اقتضائات بین‌المللی و اصل رفتار متقابل دسته‌ای از حقوق عمومی را برای بیگانگان پذیرفته‌اند. تمتع از حقوق عمومی بستگی به سازمان‌های قانونی دولت دارد و به‌منظور احترام به شخصیت انسان برقرار شده است. دولت‌ها طبق تلقی خود از انسان، خویش را ملزم به در نظر گرفتن حداقل حقوق انسانی برای بیگانگان می‌نمایند. البته احتیاط بیش از حد دولت‌ها از مداخله و نفوذ بیگانگان در امورشان باعث شده در تعیین این حقوق محدودیت‌هایی نیز قائل شوند (صفایی، ۱۳۷۴: ۲۵۵). بیگانه به دلیل «انسان بودن» باید از هرگونه اهانتی که حیثیت او را لکه‌دار نماید، مصون باشد. کسی نمی‌تواند بیگانه را به علت اینکه از نژاد سیاه یا زرد است یا اینکه رفتار دولت متبوع او در جامعه بین‌الملل مناسب نیست و نظایر آن، مورد تعرض قرار دهد. هتک حرمت و حیثیت بیگانه حتی اگر بنا به دلایل قانونی مثل ارتکاب جرم، دستگیر و بازداشت و زندانی شود، ممنوع است (مدنی، ۱۳۷۵: ۱۳۹ - ۱۴۰). حفظ جان و مال بیگانه از وظایف کشور محل اقامت اوست. کوتاهی دولت‌ها در حمایت از جان و مال اتباع بیگانه، موجبات مسئولیت بین‌المللی آن دولت را فراهم می‌کند. حق مسکن و مصونیت آن، حق تعلیم و تربیت و حق تحصیل تابعیت از دیگر حقوق بیگانگان است.

نظاره به حقوق و آزادی‌های برشمرده برای بیگانگان مشعر این مطلب است که بسیاری از حقوقی که شهروندان از آن متنعم هستند، برای غیر شهروندان نیز قابل‌احصاست. البته دسته‌ای از حقوق عمومی همچون حقوق سیاسی، حق اشتغال در مناصب عالی‌رتبه، استخدام در دستگاه‌های دولتی و حقوق رفاهی به نحو گسترده مشمول غیرشهروندان نمی‌شود. این مطلب نیز شایان ذکر است که نظر به رابطه دوسویه میان حق و تکلیف، در قضاوت درباره حقوق غیرشهروندان ما را یاری می‌کند. بدین توضیح که انجام تعهدات شهروندی، وی را مطالبه‌گر نسبت به حقوق خود در برابر دولت می‌کند. به

عبارتی شهروند با انجام تعهد به مشارکت در تعیین سرنوشت، خود را محق می‌داند تا از مسئولان و کارگزاران دولتی سؤال کند و اجابت خواسته‌های خویش را طلب نماید. در واقع شهروند به دلیل علقه‌ای که با دولت متبوع خود دارد، از حق مشارکت در امور سیاسی برخوردار است تا بدین وسیله وفاداری و مسئولیت خود را به دولت متبوعش ادا کند. متقابلاً شهروند نیز از حقوق سیاسی و حقوق رفاهی گسترده‌تری بهره‌مند است.

بنابراین، هرچند که عنوان این حقوق، حقوق «شهروندی» است، اما اهتمام به آن با توجه به فلسفه مبنایی این حقوق و جایگیری آن در نظام اسلامی، مستلزم پرداختن به حقوق بیگانگان نیز می‌باشد. ذکر این دو نکته نیز ضروری می‌نماید که اولاً مراد از بیگانه کسی است که مطابق قوانین وارد کشور شده است، در غیر این صورت باید درصدد استرداد او برآییم. ثانیاً صحبت از حقوق بیگانگان به هیچ روی مثبت حقوق همسنگ با شهروندان یک کشور نیست، بلکه منظور حقوقی است که واجد جنبه انسانی و صبغه جهان‌شمولی باشد.

نتیجه

تحولات جهانی و تمرکز هرچه بیشتر به مفهوم فرد و حقوق آن موجب شد که دولت‌ها توجه و التفات بیشتری به مفهوم شهروند پیدا کنند. جامعه ایرانی به دلیل آمیختگی با فرهنگ اسلامی که متضمن مرقی‌ترین حقوق برای نوع بشر است، از دیرباز به برکت متون دینی به گنجینه‌ای از حقوق و تکالیف مردم و دولت آشنایی داشته، اما در عمل همواره مورد ظلم و استبداد نظام‌های پادشاهی قرار گرفته است. واژه شهروند که چند سالی است در ادبیات حقوقی - سیاسی ما وارد شده نیازمند آن است که درباره مفهوم و مختصاتش کاوش و تحلیلی ژرف صورت گیرد. یافته این تحقیق ارائه تعریفی جامع از حقوق شهروندی و تبیین پاره‌ای از بایسته‌های این مفهوم است. به عبارتی، پژوهش حاضر علاوه بر مباحث ماهیت‌شناسانه به بررسی موارد بایدانگاران حقوق شهروندی می‌پردازد. حقوق شهروندی به مجموعه استحقاق‌هایی اطلاق می‌شود که فرد بخشی از آن را به صرف انسانیت و بخشی را به واسطه عضویت در دولت - ملت معین بهره‌مند می‌گردد. حقوق شهروندی با محور جمع‌گرایانه و رابطه حق - تکلیف‌مدار برخلاف حقوق طبیعی و حقوق بشر، همگانی و جهان‌شمول نیست و واجد خصیصه ملی و محلی است. بر این اساس، توجه، اهتمام و پاسداشت حقوق شهروندی در هر جامعه‌ای مستلزم درنظرگیری مجموعه‌ای از بایسته‌ها و ضرورت‌ها برای کارآمدتر و شایسته‌تر کردن این حقوق است. مختصات فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و دینی جامعه ایرانی مقتضی است که در بدو امر به‌منظور پاسداشت حقوق شهروندی، وضع قوانین توسط مرجع ذی‌صلاح، یعنی مجلس شورای اسلامی وضع شود؛ زیرا از حوزه‌های اختصاصی قانون‌گذاری است. همچنین توجه به رابطه متقابل میان حقوق و

تکالیف، شهروند ایرانی را به شهروندی فعال و سرنوشت‌ساز در عرصه سیاسی و اجتماعی مبدل خواهد کرد. به‌علاوه به‌دلیل تنوع فرهنگی، دینی و جمعیتی در جامعه ایرانی لازم است که حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی و حقوق اتباع غیرایرانی نیز به رسمیت شناخته شود؛ چراکه شهروندی در بستر یک جامعه همگون تحقق نمی‌یابد، بلکه گروه‌های مختلف از جمله گروه‌های قومی و مذهبی مفهوم شهروندی را محقق می‌کنند. لذا، ضروری است که به علایق آنها نیز توجه شود. امید است رهاورد این تحقیق راهگشایی برای نگاه جامع و تأمل‌برانگیز به مبحث حقوق شهروندی باشد تا در پژوهش‌های آتی شاهد ارائه الگوی مطلوب برای حقوق شهروندی منطبق بر نظام جمهوری اسلامی ایران باشیم.

۱. آشوری، داریوش، (۱۳۸۷) *دانشنامه سیاسی*، تهران: مروارید، چاپ شانزدهم.
۲. آقابخشی، علی، (۱۳۶۳)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: تندر.
۳. اردبیلی، محمدعلی و دیگران، (بهار ۱۳۸۶)، «چیستی و چرایی حقوق شهروندی؛ از نظریه قانون»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۸.
۴. بالوی، مهدی، (۱۳۹۰)، *دولت مدرن و حقوق بشر با تأکید بر نظام جمهوری اسلامی ایران*، پایان نامه دکتری حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی.
۵. پللو، روبی، (۱۳۷۰)، *شهروند و دولت*، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۶. جاوید، محمدجواد و محمود ابراهیمی، (تابستان ۱۳۹۲)، «تکالیف شهروندی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصل نامه دانش حقوق عمومی، سال دوم، شماره ۴.
۷. رزاق پور، یوسف، (۱۳۹۰)، «نگاهی به حقوق شهروندی»، *ماهنامه کانون*، شماره ۱۲۳.
۸. صدری افشار، غلامحسین، (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی امروز*، تهران: کلمه.
۹. صفایی، حسین، (۱۳۷۴)، *مباحثی از حقوق بین الملل خصوصی*، تهران: میزان.
۱۰. فالکس، کیت، (۱۳۸۱)، *شهروندی*، مترجم: محمدتقی دلفروز، تهران: غزال.
۱۱. فلاح زاده، محمدعلی، (بهار ۱۳۸۶)، «نسبت حقوق شهروندی و حقوق بشر»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱۵۸.
۱۲. قاری سید فاطمی، سید محمد، (۱۳۸۶)، «چیستی و چرایی حقوق شهروندی»، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۵۸.
۱۳. _____، (۱۳۸۸)، *حقوق بشر در جهان معاصر*، دفتر یکم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی.
۱۴. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، (۱۳۸۴)، *بایسته های حقوق اساسی*، تهران: میزان، چاپ نوزدهم.
۱۵. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷)، *مبانی حقوق عمومی*، تهران: دادگستر.
۱۶. گلدینگ، مارتین پی، (۱۳۸۷)، *مفهوم حق (۱)*، *درآمدی تاریخی در حق و مصلحت*، ترجمه و پیشگفتار محمد راسخ، تهران: طرح نو.
۱۷. لطفی، حیدر و فرهاد دولت خواه، (۱۳۸۸)، «مدیریت شهری و جایگاه آن در ارتقای حقوق شهروندان»، فصل نامه *جغرافیای انسانی*، سال دوم.
۱۸. مدنی، جلال، (۱۳۷۵)، *حقوق بین الملل خصوصی*، تهران: گنج دانش، چاپ سوم.
۱۹. موسوی بجنوردی، سید محمد و محمد مهریزی ثانی، (زمستان ۱۳۹۲)، «حقوق شهروندی از نگاه امام خمینی»، *پژوهشنامه متین*، سال پانزدهم، شماره ۶۱.
۲۰. هاشمی، سید محمد، (۱۳۸۴)، *حقوق بشر و آزادی های اساسی*، تهران: میزان.

21. Gewirth, A. (1982), *Human Rights: Essays on Justification and Applications*, Chicago: Chicago University Press.
22. Hohfeld, W. (1917), "Fundamental Legal Conceptions, as Applied in Judicial Reasoning", in *Yale Law Journal*.
23. Waldron, J. (1995), "Introduction" in *Theories of Rights*, ed. Jeremy Waldron, Oxford: Oxford University Press.
24. Young, I. (1990), *Justice and the Politics of Difference*, Princeton, JM: Princeton University Press.